

وعشیرت مودکی وزیدانی اورا تعاقب نموده \* شمس الدین چون  
 بحزو رسید بمقتضای «الخائن خائف» همگی طوایف پراکنده شده  
 اهل و عیال خود را برداشته باتفاق میرشاه محمد شیروی اراده توجیه  
 بجانب زینل بیک شیروی که دختر اورا بعقد نکاح پسر خود  
 در آورده نسبت قرابت بود نمود \* و پسر خود حسین آقارا  
 باندرون قلعه حزو فرستاد که احمد بیک را در زندان بقتل آورده  
 بهاء الدین را همراه آورده باو ملحق سازند \* چون حسین آقا بقلعه  
 در آمد و خیر آمدن محمد بیک باعساکر روزی از صاصون و فرار  
 نمودن شمس الدین بجانب شیروان در قلعه شایع گشت بهاء الدین  
 بیک احمد بیک را از قید حبس خلاص کرده هر دو باتفاق حسین  
 آقارا گرفته بجای احمد بیک در چاه حبس انداختند و شمس الدین  
 از وقوع این حادثه کریان و دل بریان سالک طریق فرار شد \*  
 احمد بیک و بهاء الدین بقدم اطاعت محمد بیک را استقبال نموده  
 قلعه را تسلیم محمد بیک کرده . اورا بحکومت نصب کردند \*  
 وظیفه که از قدیم الایام در ایالت حزو بجهت امیر زاده کان معین  
 بود برای ایشان تعیین کردند \* و محمد بیک استحقاق خود را  
 باستصواب اعیان اقوام و حکام کردستان و امراء عظام معروض  
 پایه سرب و خلافت معیر سلطان اعظم و خاقان ماکرم سلطان محمد  
 خان نموده \* بحسن اهتمام دستور معظم ابراهیم پاشای وزیر اعظم

ایالت حزو بدو عنایت و ارزانی گشته . نشان سلطانی عز اصدار یافته . بنوازشات پادشاهانه و بخلعت کرانمایه خسر وانه محسود اقران گشت \* و چون مدت سه ماه از ایام حکومت او متمادی نشده که شمس الدین مفسد را آتش در نهاد افتاده شعله بغض و حقد از کانون سیننه اش سر بفلک کشید التجا بامیر شرف والی جزیره برده \* خواست که در میانه ایشان فسادی بهم رساند . اولاً اراده نمود که امیر شرف کسی بمحمد بیک فرستاده التماس نماید که حسین آقای پسر خود را از قید خلاص سازد \* قبل از رسیدن مردم امیر شرف حسین آغا بقتل رسید \* امیر شرف ازین قضیه از محمد بیک انحراف مزاج پیدا کرده \* ثانیاً معروض داشت که اقوام و عشایر حزو بحکومت محمد بیک راضی نگشته . مکتوب و آدم فرستاده اند که شمس الدین کتبخدا هر کدام از امیر زاده کان حزو را بحکومت اختیار کند جمله مطیع و منقاد او بوده فرمان برداریم \* امیر شرف از مکر و حیله و تزویر او خالی الذهن ناموازی پنج هزار مرد از بختی و شیروی و زرقی و سایر طوایف اکراد جمع نموده باستدعای آنکه هنوز باسعد نرسیده امیر زاده کان حزو با اقوام و عشایر بقدم اطاعت او را استقبال کرده \* آنچه رضای خاطر او باشد بعمل آورند \* جماعت عززان (۱) پای ثبات و وقار

(۱) الظاهر هو غرزان الذی هو محرف عن اوزن السابق ذکره

فشرده قدم از جاده متابعت و طریق مطاوعت بیرون نهاده با محمد  
 بیک یکدل و یکجهت گشته مستعد جنگ و جدال و آماده حرب  
 و قتال شدند \* و بعضی از امرا و حکام در میانه افتاده . امیر شرف را  
 از رفتن بجانب جزو مانع آمدند بنابراین امیر شرف عنان عزیمت  
 از اسعد بجانب بدایس منعطف گردانیده \* اراده چنان نمود که  
 شمس الدین را مصحوب بعض اعیان بحزو فرستاده بوکالت محمد  
 بیک نصب سازد \* بعد از مشاوره و مطارحه خان ابدال برادر  
 امیر شرف و خلف بیک برادر فقیر را با بعضی از اعیان بختی و روزگی  
 همراه شمس الدین کرده بجانب جزو فرستادند \* چون شمس الدین  
 کدخدا بحزو رسید بعد از چند روز که طوایف بختی عودت  
 کردند باز اراده چنان نمود که بدستور زمان سابق با اعیان جزو  
 عمل کند \* کفره و اسلامیة آن قصبه جماعه اتفاق کرده بقصد  
 قتل او حمله آوردند \* و شمس الدین بهزار جر ثقیل بامداد و معاونت  
 خلف بیک و بعضی اعیان خود را از آن ورطه خونخوار بساحل  
 نجات رسانید \* و امیر شرف از استماع این اخبار مأیوس گشته  
 بجانب جزیره عودت کرد . دیگر از آن روز که یستم شهر  
 ذی القعدة الحرام سنه اربع و الف بود غبار فتنه فرو نشسته بود \*  
 و این قضیه در عقده تعویق افتاده تا روزی که علی پاشای میر میران  
 موصل که با ابراهیم پاشای وزیر اعظم سابقه خدمت قدیمه داشت

و در اوایل که در آستانه توقف داشت و احوال جزو و حکومت  
 محمد بیک بعز عرض وزیر روشن ضمیر صایب تدبیر رسیده \*  
 علی پاشا نیز بقدر امداد کرده از محمد بیک چشم داشت و توقعات  
 کلی داشت کیسهای طمع خام دوخته و صرها بخیمال تفره خام  
 اندوخته از آستانه بجزو آمد باوجود که از جانب محمد بیک رعایت  
 کلی یافته هنوز آتش حرص و نایره جوعش تسکین نیافته ولی  
 چون کان لعل پراخکر و جانی افروخته همچو کان آذر (نظم)  
 زربود در جیب مار و میل او در جان و بال

لعل آتش رنگ بر کف لعل در دل اخگر است

کیسه خالی باش بهر رفعت یوم الحساب

صفر چون خالی ز ارقام عدد بالاتر است

رنجیده خاطر از جزو بموصل رفت \* بعد از شش ماه معزولا  
 بجزیره آمده شمس الدین را بنزد خود آورده در باب جزو  
 بایکدیگر مشاوره کرده \* قرار چنان دادند که حکم مزور بنام  
 احمد بیک پیدا کرده صورت حکم بجانب جزو فرستاده \*  
 احمد بیک را اضلال کرده . بجزیره آورند \* آن مرد ساده لوح  
 بصورت بیمعی ایشان فریب خورده بامعدودی چند از جزو  
 فرار کرده . بجزیره آمد \* شمس الدین و علی پاشا او را استقبال  
 نموده باعزاز و احترام بخدمت شرف بیک آورده حکم دیگر

بنام علی پاشا و امیر شرف ابراز کردند که امداد احمد بیك نموده  
 اورا بحکومت جزو نصب سازند \* امیر شرف نیز با حکام پر حیل  
 و تزویر ایشان فریب خورده جمع کثیر با علی پاشا و احمد بیك  
 و شمس الدین و شاه علی بیك برادر خود همراه نموده \* در اواخر  
 ماه شعبان سنه اربع و الف بحزو فرستاد \* چون این اخبار در  
 جزو شایع شد بعضی از طایفه سوسانی و خالیدی و غیره را  
 بخاطر رسید که چون محمد بیك از حکومت معزول شده و احمد  
 بیك بوضع منت دیگران در میان ما حاکم خواهد شد ما بسر  
 خود چرا حاکمی در میان خود نصب نسازیم که بختی بزور بازو  
 بحزو تحکم نماید \* و یحتمل که چون احمد بیك و شمس الدین باین  
 قضیه واقف شده اطلاع یا بند از آمدن مایوس گشته عودت  
 نمایند \* بناء علی هذا جماعت نواقض بهاء الدین بیك بسر مراد خان را  
 در میان خود حاکم ساخته \* قصد قتل محمد بیك نمودند \* اجامه  
 و او باش با آلات و ادوات حرب برو محمد بیك آورده او نیز بمضمون  
 (الضرورات تبیح المحظورات) بقدم رضا پیش آمده گفت چون  
 عشایر و اقوام از حسن سلوک من راضی نبوده اند بالطوع و الرضا  
 از سر حکومت در گذشته \* بهاء الدین را بخود حاکم گردانیدم  
 دست بیعت در از کرده. احکام و فرامین پادشاهی را بوسیده پیش  
 بهاء الدین بیك نهاد \* چون این خبر مسموع شمس الدین گشت

مکتوبی مشتمل بر وعده و وعید نوشته باو ارسال داشت که محمد  
 بیک قاتل پسر منست . اگر چنانچه او را گرفته تا آمدن ما نگاه  
 داری حکومت جزو بتو تعلق خواهد گرفت \* و محمد بیک چون  
 بمضمون مکتوب شمس الدین واقف گشت بنزد بهاء الدین فرستاده  
 پیغام داد که لایق دولت شما نیست که مرا بخواری بعوض خون  
 پسر شمس الدین بدست او دهید \* اگر مستوجب قتل و حقارت  
 باشم شما بکنید . چرا که همزاده توام و عرض حکومت هست  
 غرض که بانواع حیل و جابلوسی خود را از دست آن جاهل بی مال  
 خلاص کرده بمیانۀ عشیرت خالدی انداخت \* و بامداد محمد آغای  
 خالدی آبی از آنجا بطرف قلعه صاصون توجه نموده باتفاق  
 اهالی آنجا خود را بدرون قلعه انداخت \* و شمس الدین باعلی پاشا  
 واعیان بختی احمد بیک را بحکومت نصب کرده بعظمت و شوکت  
 متوجه جزو شد \* و بهاء الدین بیک نیز با هواداران و یکجهتبان  
 قریب هزار سوار و پیاده در جزو جنگ و محاربه را آماده گشته  
 جمعی از طایفه خالدی بطریق قراولی بکنار رود خانه جزو  
 فرستاده \* اعتماد بطغیان آب کرده که طایفه بختی عبور نمیتوانند  
 کرد \* و خود بر سر پل آمده مانع دخول ایشان شود \* علی الصباح  
 طایفه بختی خود را با آب زده اسپهرا بشنا گذرانیدند . چند نفر  
 از قراولان خالدی بقتل آورده . چون بقیه قراولان این خبر را

به بهاء الدین آوردند تا بجاده و مقابله نیاورده بجانب سوسانی  
 فرار کرده و اهل و عیال خود را در میانه سوسانی گذاشته . باراده  
 آنکه خود را بمیان قلعه صاصون اندازد . بآن طرف روانه شد چون  
 بحوالی قلعه رسید استماع نمود که محمد بیک دوروز قبل از رسیدن  
 او با سکنه و متوطنان آنجا یکدل و یکجهت شده \* در قلعه را  
 استواران نموده \* جمله دم از اطاعت و فرمان برداری محمد  
 بیک میزنند \* بالضرورت با شاه مراد آغای سوسانی و معدود  
 چند در روز دوشنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک سنه  
 مزبور بدلیس آمدند . مدت یازده روز که در آنجا توقف داشته  
 روز دوازدهم بی رضای احباب و دوستان بزعم فاسد که اقوام حزو  
 بامداد محمد بیک زوقی احمد بیک و شمس الدین را از حزو اخراج  
 کرده او را در میانه خود حاکم خواهند ساخت \* چون از قلعه  
 بدلیس برسرپل خاتون رسید از طرف صاصون مسرعی باستعجال  
 رسید که در شب جمعه ششم شوال سنه مزبور شمس الدین  
 درست محمد آقای یکی در درون قلعه بقتل آمده . احمد بیک  
 از امارت خلع نموده عشایر و اقوام بطلب محمد بیک بصاصون  
 رفته \* مردمان علی پاشا را مردم حزو نهب و غارت کرده خود  
 بمردمان عریان و برهنه در خانهای شمس الدین متحصن گشته است  
 و محمد بیک بحزو آمده بمسند حکومت نشست \* بهاء الدین

بيك ياس تمام حاصل کرده چند روز در درزینی با محمد بيك زرقی  
 اوقات گذرانیده براهنایی او روانه خدمت امیر شرف بجزیره  
 رفت و وظیفه از محصول سنجاغ اسعرد که بپیر محمد ولد امیر  
 شرف عنایت گشته بود مقرر نمودند \* و احمد بيك  
 در جزو بقتل رسید و محمد بيك بالفعل باستقلال  
 بحکومت جزو مبادرت مینماید \*

## فصل چهارم

﴿ در ذکر حکام خیزان ﴾

و آن مشتمل است بر سه شعبه \* چمن آرای ریاض این بوستان  
 و تضاروت بخش فضای این گلستان از رشحات سحاب قلم این  
 حکایت را بدینسان رقم میکنند که ظهور حا کمان خیزان از ناحیه  
 بلیجانست من اعمال خنس \* ظاهرا در اوایل که آبا واجداد  
 ایشان بلیجان افتاده اند مردم زاده بوده قلعه بلیجان در تصرف  
 ایشان بوده \* آخر مدتی که در آنجا بسر برده اند از اولاد ایشان  
 دل و بل و بلیج سه برادر رشید پیدا گشته بطرف خیزان آمده  
 آن ولایت را بزور و غلبه مسخر کرده \* در میانه خود سه قسمت  
 کرده اند \* چنانچه خیزان را برادر بزرگ و ناحیه مکس را برادر  
 وسط و ناحیه اسبایر را برادر کوچک متصرف شده بحکومت



و دارائی آنجا قیام نمودند \* و احوال اولاد هر سه برادر که در السنه  
 و افواه مذکور است که در حال مزبور بحکومت رسیده اند  
 بترتیب در شعبه اول و دوم و سیم رقم زده کَلک بیان  
 خواهد شد \* یعون الله الملك المعبود \*

## شعبه اول

﴿ در ذکر حکام خیزان و وجه تسمیه آن ﴾

حکایت مشهور است و در السنه و افواه مذکور که اسم خیزان  
 در اوائل ( سحر خیزان ) بوده چرا که مردم آنجا در ما بین  
 کردستان بسحر خیزی و تقوی و صلاحیت و امانت و دیانت  
 معروفند. صفیر و کبیر ایشان بگذاردن نماز تهجد و چاشت و اشراق  
 موصوف \* آخر از کثرت استعمال اکراد که ایشان همواره اسم را  
 بتصغیر ( ۱ ) میخوانند چنانچه شمس الدین را سمو و عز الدین را  
 عزو و جمشید را جمو و ابدال را ابدو درین اسم اسقاط لفظ سحر  
 کرده خیزان گفته اند \* و وجه تسمیه ذکر آنست که اول نام او  
 سحر خیزان بود و در هنگامی که بانی قلعه زیارت بیت الله رفته  
 چون معاودت کرده مستحفظان در بروی او بسته او را بدرون قلعه  
 نکذاشته اند او رنجیده بلفظ فارسی ایشانرا خیزان بی اعتبار

( ۱ ) و فی نسخه آخری بترخیم بدل بتصغیر \* و هذا اظهر \*

خطاب کرده توقف نکرده و بعد از آن رفته است \* اکثر حکام  
 آنجا فی نفس الامر موسوم باین صفت اند \* و شهر خیزان از بناهای  
 جدید است که در زمان اسلام واقع شده \* در میانه مردم آنجا  
 چنان مشهور است که بانی آن صاحب مرانه تبری است \* و مسود  
 اوراق هر چند در کتب متداوله تجسس نموده از سلاطین کسی  
 که بانی آنجا بوده باشد بنظر در نیامد. مگر از وزرا و امرا بوده  
 باشد \* یحتمل که در زمان هلاکوخان که تجدید عمارت مرانه  
 کرده آن بلده را دار الملك ساخت : خواجه نصیر که در آن عصر  
 مدار الملك مؤتمن و مشیر بود بنای قلعه و بلده کرده باشد و بایکی  
 از اکابر و وزرای اسلام در آن زمان ساخته باشند و مسجد جامع  
 که در آن بلده است از محدثات بانی قلعه است \* و ستونی چند  
 در آنجا نصب کرده اند که مردم آن دیار تشخیص نکرده اند که  
 از چه درخت است \* و بعضی میگویند درختیست که توکان ایت بورنی  
 و گردان شیلان مینامند \* و معتقد مردمان آنجا آنست که  
 قدم بسیاری از اهل الله بدانجا رسیده مکان استجابت دعاست  
 و عمارت اندرون قلعه بطرز رصد طرح کرده از آجر و آهک  
 ساخته اند \* باغات خوب دارد و اقسام فوا که وانگور و قشمش  
 که در نواحی تبریز و سایر بلاد عجم می باشد در آن بلده موجود است  
 \* اگر ازین حیثیات نسبت بنای آن بخواجه نصیر الدین

محمد طوسی دهند دور نیست العلم عند الله \* اما آب و هوای  
ولایت در غایت زبونیست \* و در فصل پانزدهم اکثر سکنه و متوطنان  
آنجا را تب نوبت میگیرد و باغات آن ولایت درخت فندقست  
و سایر اقسام میوه است \* و زبونی هوای آن بلده را از کثرت  
اشجار فندق میدانند \* و عشیرت آن ولایت بنمیران ملقبست  
و وجه تسمیه نمیری آنست که هر کس از عشایر و قبایل ایشان  
فوت میشد حکام آن دیار علوفه و وظیفه او را بلا قصور باولاد  
او اگر خورد و اگر بزرگ باشد میدادند . چیزی از آن زیاده  
و نقصان نمیکردند از این جهت به نمیری لقب یافتند \* و حکام ایشان  
همیشه با سلاطین عظام و خواقین کرام بهرام انتقام طریق مدارا  
و مواسا مرعی داشته انواع رعایت یافته اند \* و چند دفعه که  
پادشاهان بر ولایت کردستان استیلا یافته ولایت کردستان را  
از حکام آنجا گرفته اند . دیار ایشان از صدمت پادشاهان وسطوت  
ایشان سالها مصون مانده \* از آنجمله صاحب کتاب مطلع السعدین  
مولانا عبد الرزاق سمرقندی آورده که در تاریخ سنه اربع و عشرين  
و ثمانمائه که میرزا شاهرخ بن امیر تیمور کورکان بدفع اولاد قرا  
یوسف توکان بحدود آذربایجان آمد \* پسر امیر سلیمان خیزانی  
در ملازمت امیر شمس الدین بدلیسی استقبال موکب شاهرخی  
نموده \* بعنایات پادشاهانه و نوازشات خسروانه مفتخر و سرافراز

گشتند\* و بعد از امیر سلیمان و پسرش از حکام ایشان آنچه در السنه  
و افواه مذکور است امیر ملک است که مدتی بحکومت آن ولایت  
مبادرت نموده عاقبت باجل موعود بعالم آخرت رحلت فرمود\*  
\* امیر داود بن امیر ملک \*

مدت سی و نه سال حکومت خیزان بلا مشارکت معاندان  
باستقلال کرد و علی الدوام بشرب مدام و مصاحبت جوانان  
سروقد کل اندام مداومت می نمود\* مدرسه معروف بدودییه در  
خیزان بنا کرده و باتمام رسانیده\* علما و فضلا در آنجا پافاده  
و استفاده اشتغال دارند\* و اورا سه پسر بود\* سلطان احمد  
و میر سلیمان بیک و حسن بیک\*

\* سلطان احمد بن میر داود \*

بعد از فوت پدر والی ولایت خیزان شده در حکومت و دارائی  
آنجا کما ینبغی جد و جهد کرد. چنانچه عشیرت پیری و رعایا  
و متوطنان آن ولایت ازو راضی و خوشنود بودند\* همراه امرا  
و حکام کردستان در هنگام سفر دارالسلام بغداد نسبت بسلیمان  
خان خدمات پسندیده ازو بظهور آمده. ملک نامه هایون در باب  
ایالت خیزان با بعضی قیود مؤکد باعنت نامه گرفت\* و از آن  
تاریخ در احکام و فرامین ایشانرا القاب جناب نوشته اطلاق لفظ  
حاکم کرده بجا کنان خیزان مشهور شدند اما بشرف خان با وجود

محبت و اتحاد که در ما بین سلسله ایشان منعقد بود در هنگامی  
 که اولمه بروم آمد بواسطه بعضی مواد که در احوال شرف خان  
 بعد ازین مذکور خواهد شد دوستی بدشمنی خصوصیت بعداوت  
 مبدل شده \* سلطان احمد بیک در قلع وقع خاندان او با اولمه  
 همزبان شده \* و شرف خان نیز باراده تسخیر خیزان و بدست  
 آوردن سلطان احمد بیک لشکر با آنجا کشیده . در میانه مردمان  
 بسیار تلف شده باز مصالحون در میانه افتاده عودت کرده \* سلطان  
 احمد کسی بدیار بکر فرستاده . اولمه را ترغیب و تحریض بچنگ  
 شرف خان کرده \* اولمه نیز با عسکر دیار بکر متوجه خیزان  
 گشته بر همنوئی او از خیزان بناحیه تاتیک آمده روانه ولایت  
 بدلیس شد \* در آن معرکه شرف خان بقتل رسیده \* بعد از اندک  
 زمانی در عقب او سلطان احمد بیک نیز عالم فانی را وداع  
 کرده رفت \*

﴿ نظم ﴾

یکی از چشم دل بنکر بر آن زندان خاموشان \*  
 که تا یاقوت کوینرا بتابوت از چه سان بینی \*  
 سر زلف عروسانرا چو شاخ نسترن یابی \*  
 رخ کارنگ شاهانرا چو رنگ زعفران بینی \*  
 چه باید نازش و نالش باقبالی و ادباری \*  
 که تا بر هم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی \*

وازو پنج پسر ماند امیر محمد و یوسف بیك و ملك خلیل  
و ملك خان و خان محمود \*

﴿ میر محمد بن سلطان احمد ﴾

بعد از فوت سلطان احمد حسب فرمان قضا جریان سلطان  
سلیمان خان ولایت خیزان دو حصه کشته نصفی بمیر محمد و نصفی  
بملك خلیل برادرش مقرر شد \* و چون مدت یکسال از ایام  
حکومت میر محمد منتهی شد بترك خجاءة ازین عالم رحلت نمود  
واز سه پسر ماند سلطان مصطفی و داود بیك و زینل بیك \*  
و ملك خلیل بعد از فوت برادر ولایت خیزان را بدستور اول  
یکی کرده از دیوان سلیمانی بنام خود برات کرد \* اما سلطان  
مصطفی بامداد و معاونت خال خود بهاء الدین بیك حاکم حزو  
متوجه آستانه کشته حصه پدر را بخود مقرر گردانیده \* چون  
مدت شش سال از ایام حکومت او منتهی شد \* یکروز او را  
در شکار گاه در میانه جنگل و بیشه مرده و بیجان یافتند و هر چند  
تفحص کردند سبب قتل و قاتل معلوم نشد \* و بعد از فوت او  
حکومت برادرش داود بیك انتتال یافت چون یکسال از زمان  
دولتش سرور کرد بعالم جاودانی خرامید \* و بعد از وفات داود  
بیك زینل بیك برادرش باستانه سلطان سلیم خان رفته هر  
دو حصه ایالت خیزان را بدستور سابق یکی کرده بخود مقرر

کرد \* و هنوز چاشنی از ساغر حکومت نچشیده بود که  
 کاسه زهر از دست ساقی اجل بنا کامی در کشید  
 و در راه استنبول جان بجهان آفرین تسلیم کرد \*  
 ﴿ ملك خليل بن سلطان احمد ﴾

چنانچه شمه قبل ازین از احوال او مذکور شد و در زمان  
 حیات برادر و برادر زادگان نصف ولایت خیزانرا بعضی اوقات  
 و گاهی تمامی را متصرف بود بعد از فوت برادر زاده کان در زمان  
 سلطان سلیم خان بامداد و معاونت مشیر مفخم محمد پاشای وزیر  
 اعظم هر دو حصه خیزان را بخود مقرر نمود \* و قریب بیست  
 و دو سال بلا مشارکت و ممانعت بحکومت و دارائی آنجا قیام  
 و اقدام فرمود \* اما در امور حکومت و امارت چندان تقید  
 نداشت و زمام مهم آن ولایت را در قبضه اقتدار ابدال آغا نام  
 شخصی از عشیرت بلیلان نهاده بود \* و خود از حکومت بنامی  
 و نانی قانع گشته \* چون موفق بتوفیق الهی بود اکثر مهمات او  
 موافق تقدیر می آمد \* و در سنه احدى و تسعين و تسعمایه  
 بمرض صرع که مدتها بان مبتلا بود روی بعالم آخرت  
 نهاد و ازو حسن بيك نام پسری خورد سال ماند \*

﴿ مير محمود بن سلطان احمد ﴾

بعد از وفات ملك خليل برادرش با اتفاق عشایر و قبایل نمیری بموجب

فرمان عالیشان سلطان مراد خان متصدی امارت خیزان شد \*  
 و نفس الامر در حفظ و حراست ولایت و ضبط و صیانت عشیرت  
 بد طولی داشت بنوعی در دارائی آنجا قیام می نمود که فو قش تصور  
 نتوان کرد \* و در شهر سنه ۱۱۰۰ و تسعین و تسعمایه که همراه عثمان  
 پاشای وزیر و عسا کر نصرت مآثر بفتح و تسخیر تبریز مأمور  
 بودند \* در روزی که سنان پاشای وزیر در سعد آباد تبریز با بعض  
 از امراء قزلباشیه جنک و ستیز نموده چون رفیقانش فرار کردند  
 میر محمود در آن معرکه با اعیان خیزان بجز شهادت فائز  
 گشت \* و از و سلطان احمد و میر محمود نام دو پسر ماند  
 و میر محمود در صغر سن توجه بجانب آخرت کرد \*

﴿ امیر حسن بن ملک خلیل ﴾

بعد از قتل عمش میر محمود عشایر و اقوام نیری با اتفاق با وجود  
 آنکه خورد سال بود او را با امارت قبول نموده بموجب برات سلطان  
 مراد خان حاکم خیزان شد \* در این اثنا عمش یوسف بیگ بن سلطان  
 احمد باراده حکومت خیزان متوجه آستانه اقبال آشیانه سلطان  
 مراد خان کشته از مرآحم بیدریغ پادشاهانه حکومت خیزان  
 بدو مفوض شد \* و چون از آستانه عودت کرده بخیزان رسید  
 عشایر و قبایل نیری چندان التفات باحوال او نمکرده مایوس  
 شده بخدمت جعفر پاشای وزیر به تبریز رفته از و امداد و استعانت



طلب داشت \* جعفر پاشا نیز تقویت او کرده و کسی همراه نموده  
 بخصیص خیزان فرستاد این مرتبه باز اهالی ولایت گردن بطاعت  
 و انقیاد او نهاده \* چون چند دفعه احوال بر این منوال شده مصالحون  
 در ما بین افتاده . ناحیهٔ نیران را بطریق سنجاق بدو دادند که  
 متصرف گذشته خیزان مع توابع در تصرف میر حسن باشد . چون  
 اندک زمان بر این وتیره گذشت یوسف بیک بتحریرک مفسدان  
 بلکه بارزوی جوان مرکی قانع بناحیهٔ نیران نشده تکرار  
 طالب ایالت خیزان شد \* و میر حسن نیز تابعان خود را جمع نموده  
 بامداد بعضی از احباب و حایفهٔ شیروان بر سر یوسف بیک رفت \*  
 و او نیز در قریهٔ آزمون اعمال نیران متحصن گشته مستعد جنگ  
 وجدال شد . بعد از محاربهٔ رفقای او متلاشی شده . و یوسف بیک  
 در میانهٔ چاه خلا پنهان شده پیدنای تمام در میانه نجاست گشته  
 کشته قاتل خود را ظاهر نساخت \* و میر حسن از راحهٔ گراهیت  
 این تهمت عذاب بسیار کشیده اخراجات بیشمار او را دست داد  
 چنانچه چند قطعهٔ مرغوب از قرای ولایت خیزان و اکثر اراضی  
 و املاک موردی خود را فروخته قیمت آنها باعیان و ارکان آل  
 عثمان صرف کرد و هنوز با وجود آنکه مستغرق دریای دین  
 گشته از آن تهمت خلاص نشده \* و حاجی بیک عم زادهٔ او (۱)

(۱) وفی نسخته خطین حاجی بیک بن داود بیک عم زادهٔ او

که از دختر حسن بيك محمودی متولد شده بود بامداد طایفه محمودی  
چند روز بامیر حسن بواسطه آنکه ناحیه نیران را بطریق  
سنجاع بدو باز گذارند منازعه و منافسه نمود آخر الامر قرار بر آن  
شد که ناحیه مروانان بطریق وظیفه در وجه معاش او مقرر  
گشته در ملازمت میر حسن بوده باتفاق در تمشیت مهمات  
ملکی وهالی جد و جهد نموده فیصل دهند \* و بالفعل  
بایکدیگر طریق اتحاد پیدا کرده احوال و اوضاع  
ولایت خیزان بر وجه خوبی گذرانست \*

### شعبه دوم

﴿ در ذکر امراء مکس ﴾

از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان ستوده رقم سابقا  
بوضوح پیوست که حکام خیزان و مکس و اسپارد برادران بوده اند  
که از ناحیه بلیمان بدان ولایت آمده در میانه خود ولایت را  
قسمت نموده \* و پروایت بعضی نقله بنی عمان بوده اند که آن  
ولایت را بطریق اشتراك از سلاطین سلاجقه گرفته متصرف  
شده اند \* بهر تقدیر اسم اول کسی از امراء مکس که در افواه  
والسنه مشهور است \* ﴿ امیر ابدال است ﴾

واو دو پسر داشت احمد بيك و حسن بيك

﴿ أحمد بيك ﴾

بعد از پدر متقاعد قلاده امارت شده \* بضبط وصیانت آن ولایت قیام نموده \* و حسن بیك برادرش را زینل بیك حاکم حکاری که ازو تقار خاطر بهم رسانیده بود برداشته همراه خود باستانه سلطان سلیمان خان غازی برد و ناحیه و قلعه کارکار را از ایالت میر احمد تفریق کرده بطریق سنجاغ بحسن بیك تعیین نموده در این باب احکام مطاعه حاصل گردانیده مدة الحیاة بشارکت برادران بامر حکومت مبادرت نموده \* چون مدت سی سال از ایام حکومیشان منقضی شد احمد بیك فوت کرده ازو ابدال بیك و میر عماد الدین نام دو پسر ماند \*

﴿ ابدال بيك بن امیر احمد ﴾

بعد از فوت پدرش حسب فرمان قنبا جریان سلطان سلیمان خان تفویض امارت مکس بدو شد \* درین اثنا عمش حسن بیك بجوار رحمت حق پیوست و ابدال بیك دختر زینل بیك حاکم حکاری را بمجاانه نکاح در آورده \* بامداد و معاونت او ناحیه کارکار را بدستور که در تصرف آبا و اجداد او بود الحاق سنجاغ مکس کرده \* در این باب نشان مرحمت عنوان از سلطان سلیم خان حاصل گردانیده \* آخر رستم بیك بن میر حسن بمعاونت طایفه مجودی ناحیه کارکار را تمکرا و تفریق کرده بخود گردانیده در میانه

بنی عمان منازعه و مناقشه بسیار واقع شد \* و در اوایل سنه ۵۸۳  
 و الف شبی در وقت بین العشائین ابدال بیک باراده تجدید وضو  
 بکنار کنگره قلعه آمده پایش از سکر (۱) اغزیده مستانه  
 بزیر افتاده جان بچران آفرین تسلیم کرد \* و از او میر احمد  
 و محمد نام دو پسر ماند میر احمد بموجب استحقاق  
 باتفاق قبایل و اقوام بجای پدر نشست

﴿ رستم بیک بن حسن بیک ﴾

چنانچه مذکور شد علی رغم بنی عمان دختر حسن بیک محمودی را  
 خواستگاری نموده بامداد عشیرت محمودی و بحسن التفات مصطفی  
 پاشای سردار ناحیه کارکار بخود مقرر ساخت \* چون مدت چند  
 سال بحکومت آنجا بسر برده فوت کرد و پسرش حسن بیک  
 قائم مقام او شد \* در محلی که ابدال بیک هلاک گشت حسن بیک  
 باراده ضبط مکس بامداد ستان پاشای میر میران وان تاموازی  
 سیصد سوار و پیاده همراه او کرده روانه ساخت \* و میر احمد  
 باتفاق اقوام و قبایل بدفع حسن بیک از قلعه بیرون آمده مستعد  
 جنگ وجدال شده در مابین ایشان محاربه و مجادله واقع شده حسن  
 بیک در آن معرکه بقتل رسیده \* میر احمد استقلالاً بحکومت  
 مکس مبادرت نموده . حالیا بلا مانعت بامر حکومت قیام می نماید

(۱) وفی نسخه خطیتین پیکر وفی اخری سنکر بدل سکر

## شعبه سیم

﴿ در ذکر امراء اسپارود ﴾

این طبقه نیز بنوعی که سابقا مذکور شده با حکام خیزان بنی  
اعمام اند و در زمانی که امراء کردستان اطاعت در گاه عثمانی نمودند

والی اسپارود محمد بیک بود \* و چون فوت کردید از او

دو پسر ماند سلطان ابراهیم و میر شرف \*

﴿ سلطان ابراهیم بن محمد بیک ﴾

بعد از فوت پدر بر سر بر امارت اسپارود بموجب حکم سلطان

سلیم خان غازی متمکن شد \* و مدتی با امر حکومت مبادرت

کرده دو پسر داشت محمد بیک و حسن بیک در هذکای که قزلباش

بر سر قلعه و آن آمده با فرهاد پاشای میر میران بمحافظت

و آن قیام می نمود در دست قزلباش بقتل رسید \*

و محمد بیک بعد از وفات پدر قائم مقام او شد \*

﴿ محمد بیک بن سلطان ابراهیم ﴾

چون پدرش فوت کرد بموجب نشان سلطانی والی اسپارود

گشت \* و او چهار پسر داشت ایوب بیک و خالد بیک و اوئیس بیک

بعد از وفات پدر ایوب بیک بموجب وصیت پدر واستحقاق شرعی

متصدی امارت آن ولایت شده \* و حالیا که تاریخ هجری در سنه

خمسة و الفست قریب بیست سال است که آن ولایت را درید

تصرف دارد \* و در عقل معاش و سامان و جمعیت و دنیا داری  
محمود اقرانست

﴿ میر شرف بن محمد بیک ﴾

بعد از آنکه برادرش سلطان ابراهیم جانشین پدر شد بدرگاه  
سلیمان رفته ناحیه آغا کیس را از اسکای برادرش تفریق کرده  
بموجب نشان ساهی مکان سلیمانی بطریق سنجاق گرفته متصرف  
شد \* چون مدت چند ناحیه مزبور در ضبط و تصرف آورد از عالم  
فانی بجهان جاوداتی انتقال کرد \* از او بهاء الدین بیک و اورکز بیک  
نام دو پسر مانده چون هر دو خورد سال مانده لیاقت ضبط ولایت  
نداشتند آغا کیس را از دیوان وان بامراء عثمانلو تفویض کردند \*  
و اورکز بیک چون بحد بلوغ و سن تمیز رسید بمرض سرع و جنون  
مبتلا گشته \* بهاء الدین ترک دیار کرده بعر بستان افتاده .  
در بصره و لحسا در سناک غلامان پادشاه منسلک شد

## فصل پنجم

﴿ در ذکر حکام کلیس ﴾

بر ضمایر فطنت مآثر واقفان دودمان هاشمی . و خواطر  
حقیقت مدآثر شنا سندکان خاندان قریشی و مستتر نماید که ساسانه  
نسب حکام کلیس بزعم ایشان یکی از اولاد حضرت عباس رضی

الله عنه منتهی میگردد \* و میگویند که بروایت صحیح باحاکمان  
 حکاری و عمادیه بنی عمانند \* و سخن ایشان در این وادی آنست که  
 شمس الدین و بهاء الدین و منقشاسه برادر بودند \* حکام حکاری  
 که از نسل شمس الدین اند و باصطلاح اکراد ایشانرا سمو گویند  
 و حکام عمادیه که از نسل بهاء الدین اند ایشانرا بهمدین گویند \*  
 و حکام کلیس که از نسل منتشا اند ایشانرا مند میخوانند \* بهر  
 تقدیر مند در مبادی حال گروهی از طایفه اکراد بر سر رایت  
 خود مجتمع نموده بجانب مصر و شام رفت \* و در آنجا ملازمت  
 سلاطین آل ایوب اختیار کرده آن سلاطین معدلت آیین ناحیه  
 قصیر را که قریب بولایت انطاکیه واقع شده جهت سنجایع مند  
 معین کرده که با تابعان خود در آنجا قشلاق نمایند \* و از اکراد  
 یزیدی جماعتی که در آن دیار متوطن بودند بر سر رایت مند جمع  
 گشته روز بروز آثار قابلیت و سداد و علامت شهامت و رشاد او  
 متزاید شده \* اکرادی که در جوم و کلیس نیز بودند عموماً توجه  
 بجانب او کردند \* و از سلاطین ایوبیه عنایت و مرحمت شامل  
 حال و کافل آمال مند گشته \* او را بامارت اکرادی که در محروسه  
 شام و حلب بود مفتخر و سرافراز گردانیده \* دست او را در قبض  
 و بسط و رتق و فتق حکومت آنجماعت قوی و مستظهر گردانیده  
 او را پایه جلیل المایه ارجند بین الأقران برتبه بلند رسانیده \*

در اوایل بعضی از شیخان یزیدی که در ما بین حما و مصرعش ساکن  
 بودند بر سر بر حکومت اکراد با منند در مقام منازعه و مناقشه  
 در آمده \* بعضی اوقات آغاز جنگ و جدال و بنیاد حرب  
 و قتال کردند \* آخر مندا ایشانرا بقهر و لطف و احسان و عنف  
 مطیع و منقاد خود ساخت \* عموما اکراد آن دیار کردن بر بقیه  
 فرمان برداری او نهادند \* چون مدت حیات مندا بسر آمد پسرش  
 عرب یک متصدی امر حکومت پدر شد \* چون او نیز بدار بقا  
 رحلت فرمود خلف صدق او امیر جمال قدم بر مسند پدر نهاد \*  
 و بعد از امیر جمال پسرش احمد یک قائم مقام او شد در زمان  
 حکومت فراش قضا بساط حکومت آل ایوب را در نوردید  
 دولت آن طبقه بغلامان چرا که انتقال یافت \* و احمد یک  
 اطاعت چرا که نکرده چون مدتی از ایام حکومت اوتمادی  
 شد عالم فانی را وداع کرده \* از او حبیب یک و قاسم یک نام دو  
 پسر ماند حبیب یک بجای پدر حاکم اکراد شد : سلاطین چرا که  
 او را با سمالت بخدمت خود دعوت کرده در حلب بقتل آوردند  
 و قاسم یک بحسب ارث و بزور بازو جانشین برادر کشته اکراد را  
 بحوزه ضبط و حیطة تصرف در آورد \* و از جانب سلاطین  
 چرا که حکومت اکراد بشیخ عز الدین نام شخصی از اولاد



شیخان یزیدی مفوض کشت و بعضی از کرده رده (۱) یزیدی  
 تابع او شدند و شهر یاریک رمضان را سردار کرده و همان لحظه  
 بعضی متجنده حلب را همراه او نموده بدفع قاسم بیک فرستادند  
 قاسم بیک نیز با عشایر و قبایل خود در جبل صهیون متحصن  
 گشته \* و سلطان غوری همشیره زاده خود را با گروه انبوه  
 از متجنده حلب همراه شیخ عز الدین نموده از طرف دیگر بر  
 سر قاسم بیک فرستاده در میانه ایشان چند مرتبه مقابله و مقاتله  
 صعب روی داده \* هر دفعه شکست بر سر لشکر چرا کسه افتاده  
 در تاریخی که سلطان سلیم خان بعزم تسخیر عربستان و ولایت  
 مصر و شام بدفع چرا کسه عنان عزیمت با آنصوب معطوف  
 گردانیده قاسم بیک باتفاق خیری بیک چرکس بقدم اطاعت  
 پیش آمده بعز بساط بوس سلطانی فایز شده \* بعد از فتح مصر  
 و شام و حلب قاسم بیک همراه جان فولاد نام پسر خود که  
 در سن دوازده سالگی بود در رکاب ظفر انتساب سلطانی  
 متوجه استنبول شد \* و شیخ عز الدین یزیدی بخسدمت قراجه  
 پاشای میرمیران حلب مبادرت نموده بانغوای بعضی مفسدان  
 پاشای مزبور را بسختن غرض آمیز فریفته گردانیده خیانت  
 و عصیان قاسم بیک را بعرض ملازمان پایه سر و خلافت مصیر

(۱) وفی نسخین خطیتین از گروه رده یزیدی .